

# تسامح و تساهل\*



تسامح / تحمل به همان سان که از حریت  
متمایز است از مساوات نیز کمتر است  
و با برادری نیز کاملاً متفاوت است

نوشته موريس كرنستن  
ترجمه محمد سعيد حنايي كاشاني

[دوکس دشمن ملوک و دین اند:

یکی پادشاه بی جلم، دوم زاهد بی علم، گلستان سعدی]

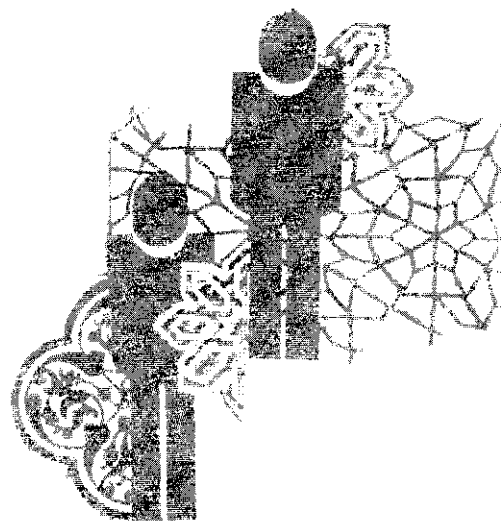
## در اواخر قرون وسطی و دورهٔ رنسانس و نهضت دین پیرایی و مقابله با نهضت دین پیرایی، تسامح / تحمل واقعاً در نزد مسیحیان اروپایی در اصل مردود بود

شهادت است. مقصود او این بود که فرد مسیحی نمی‌خواهد تحمل شود. فرد مسیحی رفتاری بهتر از این می‌خواهد: او می‌خواهد محترم و عزیز و محبوب باشد. و آنچه الیوت به نام مسیحیان گفت بی‌شک یهودیان و مسلمانان و مورمونها<sup>۲</sup> و سیاهان یا هر اقلیت دیگری که خود را مورد تحمل جامعه‌ای بزرگ‌تر ببینند خواهد گفت. تسامح / تحمل همواره تسامح / تحمل محض است. تسامح / تحمل به همان سان که از حریت متمایز است از مساوات نیز کمتر است و با برادری نیز کاملاً متفاوت است. به این دلایل تسامح / تحمل از اینکه سیاستی آرمانی باشد بسیار دور است، به عبارت دیگر، همین استلزام وجود شرّ، مندرج در معنای این کلمه، آن را ملوٲ می‌سازد.

تسامح / تحمل را از بی‌اعتنایی [indifference] نیز باید متمایز کرد. آدمی که هیچ احساسی راجع به چیزی ندارد نسبت به آن چیز بی‌اعتناست، نه متسامح / متحمل، زیرا اگر هیچ احساسی ندارد، نمی‌توان گفت آن را مکروه یا ناصواب می‌شمارد. او به هیچ وجه نمی‌تواند مدعی تحمل کردن آن چیزی باشد که برایش ناگوار است. ناقدان تسامح / تحمل دینی گاهی گفته‌اند که چنین تسامحی / تحملی مبین بی‌اعتنایی به دین است و [البته] بی‌اعتنایی به دین بد است. در اینجا می‌باید ارتباط منطقی را از ارتباط تاریخی متمایز کرد. شاید واقعیت تاریخی این باشد که رشد تسامح / تحمل دینی به منزلهٔ سیاستی دولتی، در اثنای قرن هجدهم در فرانسه و انگلیس، ناشی از نقصان تعصب دینی و افزایش علاقه به امور دنیوی، و در یک کلام، علاقه به بی‌اعتنایی بود. اما، ولو آنکه چنین باشد، تسامح / تحمل را باید از بی‌اعتنایی متمایز کرد، زیرا این کلمات معانی متفاوتی دارند که از جهتی مهم است. بسیاری، مانند هابز، بوده‌اند که شخصاً به دین

تسامح / تحمل عبارت است از سیاستِ مدارایِ صبورانه در حضور چیزی که مکروه یا ناصواب می‌شماریم.<sup>۱</sup> پس تسامح / تحمل را می‌باید از آزادی یا حریت دقیقاً متمایز کرد، چون این عبارت به وجود چیزی اشاره می‌کند که ناپسند یا شرّ است. وقتی آزادی یا حریت، بی‌انتقاد، اخلاقی یا غیر آن، فائق گفته می‌شود از آن لازم می‌آید که مردمی آزاد گفته شوند که آزادند یا لازم می‌آید که چنین مردمی از آزادی‌شان استفاده کنند. در حقیقت، نویسندگانی هستند که کلمات «حریت» و «آزادی» را برای اعمال صحیح انتخاب و تفکر انسان باقی نگه می‌دارند و با شاعر شهیر انگلیسی میلتون همراهی‌اند که «فقط نیکمرد می‌تواند آزاد باشد». از سوری دیگر، در معنای کلمهٔ تسامح / تحمل چیزی هست که به امری مذموم اشاره می‌کند. ما چیزی را که از آن لذت می‌بریم یا دوست داریم تحمل نمی‌کنیم. ما از آزادی بیان و عبادت و نقل و انتقال سخن می‌گوییم: بیان و عبادت و نقل و انتقال امور خوب یا به لحاظ اخلاقی خشنی می‌نمایند. اما وقتی که از تسامح / تحمل سخن می‌گوییم از تحمل بدعت‌گذاران و گمراهان و مخالفان مذهب رسمی یا ملحدان سخن می‌گوییم که جملهٔ آنها زمانی از خطاکاران محسوب می‌شدند، یا از تحمل فحشا و قمار یا داد و ستد مواد مخدر سخن می‌گوییم که جملهٔ آنها هنوز در نزد عموم شرّ شمرده می‌شوند. تحمل کردن در وهلهٔ نخست [به معنای] مذموم دانستن است و سپس تحمل کردن یا، به بیان ساده‌تر، تحمل کردن [چیزی] خود [به معنای] مذموم شمردن [آن چیز] است.

تی اس الیوت [شاعر شهیر انگلیسی - امریکایی] زمانی خوانندگان آثارش را با گفتن این جمله متعجب کرد: «فرد مسیحی نمی‌خواهد تحمل شود». مقصود او، چنان که برخی گمان کردند، این نبود که فرد مسیحی مشتاق



خواهد بود که بگوییم هر چیزی که تحمل نشود در تضییق است. تضییق یا پیگرد یک بدیل از جمله بدیل‌های تسامح / تحمل است. اما بدیل دیگری نیز وجود دارد که باید با زبان خنثی‌تری بیان شود، گرچه، البته، یکی از مشکلات اصلی هر نظریه اجتماعی آن است که زبان خنثی همواره در اختیار آدمی نیست. تقریباً همه کلماتی که ما در بحث از مسائل اجتماعی و سیاسی استفاده می‌کنیم عنصری دستوری در خود دارند. شاید بتوانیم، به دلیل فقدان واژه‌ای بهتر، به کلمه «منع» [suppression] به منزله بدیلی برای «تسامح / تحمل» تکیه کنیم. پرسیدن اینکه آیا تضییق قائل شدن برای مخالفان مذهب رسمی در اروپای قرن سیزدهم موجه بود در واقع پیشداوری کردن درباره این مسئله است، چون از همین ابتدا از تضییق سخن می‌گوییم. اما شاید بتوان بحثی بی‌طرفانه درباره این مسئله کرد که آیا منع مخالفت با مذهب رسمی در آن زمان و مکان موجه بود، زیرا حتی کسانی که به آن عمل کردند با منع نامیدن آن موافق خواهند بود.

بسیاری نویسندگان با سیاست‌های تسامح / تحمل مخالفت کرده‌اند، اما معدود بوده‌اند کسانی که جرأت کرده‌اند از بی‌تسامحی / بی‌تحملی دفاع کنند. دلیل آن پرواضح است، بی‌تسامحی / بی‌تحملی در زندگی خصوصی نقص یا عیب اخلاقی محسوب می‌شود، نقصی در ردیف تکبر و تنگ‌نظری و بی‌صبری. بنابراین، بی‌تسامحی / بی‌تحملی ظنی ناخوشایند دارد. جیمز فیتز جیمز استیون در مخالفت با سیاست تسامح / تحمل جان استوارت میل صراحتاً به دفاع از بی‌تسامحی / بی‌تحملی برخاست، اما گرچه برهان‌های استیون از نوعی بودند که احتمالاً برای اکثریت جامعه جاذبه داشتند، موفقیت او در نزد افکار عمومی به وضوح کمتر از موفقیت میل بود؛ استیون به وضوح زبان نامناسبی انتخاب کرده بود. اکثر پشتیبانان آنچه استیون بی‌تسامحی / بی‌تحملی نامید ترجیح داده‌اند از نظم و انضباط و اقتدار یا نظارت در مطرح کردن مثالی برای منع در برابر مثال تسامح / تحمل سخن بگویند.

### نگرش‌های وثنی و مسیحی

مسئله اصلی تسامح / تحمل در تاریخ غرب قرن‌ها مسئله تسامح / تحمل دینی بود. این یکی از نتایجی است که غرب با آن مواجه شده است چون دین غرب مسیحیت است. ادیان چندخدایی طبعاً متسامح‌ترند. مثلاً، یونانیان در امر مراسم و نهادهای دینی محافظه‌کار بودند، اما

آنچه زور می‌تواند انجام دهد  
و داشتن انسان به تظاهر به ایمان  
و صحیح الاعتقاد بودن است  
و به گفته لاک، چنین سیاستی  
نه فقط بی‌فایده است بلکه  
از جنبه اخلاقی نیز زیانبار است  
چون به پرورش نفاق می‌انجامد

بی‌اعتنا بودند اما با تسامح / تحمل دینی نیز مخالف بودند و بسیاری، مانند لاک، بوده‌اند که اعتقادات قوی دینی داشته‌اند اما طرفدار تسامح / تحمل دینی بوده‌اند.

### بدیل‌های تسامح / تحمل

بدیل تسامح اغلب تضییق یا پیگرد [persecution] گفته می‌شود. این تقسیم جفتی گمراه‌کننده است. تضییق به حسب تعریف همواره ظلم [wrong] است. مذهبیت اخلاقی جزو معنای این کلمه است. ولی کیست که می‌گوید بدیل تسامح / تحمل همواره سیاستی ظالمانه است؟ به‌طور نمونه، آیا منع داد و ستد مواد مخدر ظلم است؟ آیا این [به معنای] تضییق است؟ سخنی خلاف

اعتقادات کلامی بسیار متنوعی را پذیرفتند. در جایی که خدایان بسیاری وجود داشت، وجود اعتقادات جزئی بسیار نیز جایز بود. و اگرچه سقراط و فیثاغوریان دچار تضییق و پیگرد شدند، این تضییق و پیگرد به دلایل دینی نبود بلکه به این دلیل بود که آنها متهم به تهدید کردن اخلاق و امنیت سیاسی اجتماع شدند. رومی‌ها در سیاست‌شان کمتر استوار بودند و میان سیاست‌های تساهل [permissiveness]، روا بودن، با اباحه اشتباه نشود، گرچه معنای تحت اللفظی آنها یکی است. [عمومی و سرکوب فرقه‌های خاص - از همه مهم‌تر، اما نه منحصرأ، مسیحیان - در نوسان بودند. تسامح / تحمل رومی را دست کم یک مفهوم مشخصاً دینی محدود کرده بود، یعنی این اعتقاد که خدایان آباء و اجدادی تمامی مردم را به دلیل خطای کسانی که در پرستش‌شان کوتاهی می‌کنند مجازات خواهند کرد.

آباء نخستین کلیسای مسیحی که خودشان بی‌رحمانه مورد پیگرد رومی‌ها واقع شده بودند به تسامح / تحمل دینی در مقام اصلی اعتقادی التفات داشتند. اما همین که قسطنطین مسیحیت را دینی دولتی ساخت، و ثنیان که زمانی از پیگردکنندگان بودند به پیگردشدگان تبدیل شدند با این همه، می‌باید متذکر شد که سرکوب و ثنیان به دست مسیحیان هرگز به آن قساوتی نرسید که سرکوب مسیحیان به دست رومیان بدان رسید. قدیس اوگوستین که از نخستین مدافعان منع فعالیت بدعت‌گذاران و گمراهان بود از نظر خود برگشت و گفت که مجازات مرگ برای بدعت و گمراهی اشتباه بود. تعداد نسبتاً اندکی از ثنیان که به فرمان امپراتوران مسیحی محکوم به مرگ شدند معمولاً به اتهام جادوگری اعدام شدند و نه به اتهام پرستش خدایان کفر.

این سیاست سرکوب معتدل در سراسر اوایل قرون وسطی ادامه یافت. در اواخر قرون وسطی و دوره رنسانس و نهضت دین‌پیرایی و مقابله با نهضت دین‌پیرایی، تسامح / تحمل واقعاً در نزد مسیحیان اروپایی در اصل مردود بود. به همین دلیل آن اندک مسیحیانی که به طرفداری از تسامح دینی ادامه دادند شخصیت‌هایی بارزند. این عده شامل آناپتیست‌ها<sup>۳</sup> در آلمان، ارمنی‌ها در هلند، سوینگلی<sup>۴</sup> در سویس، کاستلیو<sup>۵</sup> در فرانسه، سوتینی<sup>۶</sup> در لهستان بود. اما کلیساهای اصلی آیین پروتستان، چه لوتری و کالونی و چه انگلیسی، به‌طور بارز متسامح‌تر از کلیسای کاتولیک نبودند. ابزار اصلی انضباط دینی در کلیسای کاتولیک تفتیش عقاید بود که در

مجاهداتش برای بازآوردن نفوس خطاکار به راه خدا از شکنجه و نیز مجازات مرگ‌آزادانه سود می‌جست.

مسیحیان در دفاع از سرکوب استدلالات متعددی می‌آوردند. برخی نویسندگان همان استدلال قدیم مشرکان را تکرار می‌کنند که خدا از اعمال بدعت‌آمیز و گمراهانه به خشم می‌آید و مجازات او به صورت نزول عذاب احتمالاً دامن‌گیر تمامی اجتماع می‌شود. برخی نویسندگان دیگر بر این نکته تأکید می‌کنند که بدعت و گمراهی جرم است، صورتی از شورش برضد اقتدار قانونی است، ترک مستحق مجازات عهدی است که (ولو فقط به وکالت) در غسل تعمید بسته شده. بنابراین، چنان که استدلال شد، جرم را نمی‌توان تحمل کرد. [بر مجرم نمی‌توان تسامح روا داشت]. استدلال پخته‌تر و ظریف‌تری مدعی است که اقتدار و مرجعیت کلیسا برای دوام وجود جامعه مدنی به همان اندازه لازم است که اقتدار دولت؛ و لذا کسانی که با کلیسا مخالفت می‌کنند شبیه به کسانی‌اند که وظیفه‌شان نسبت به شاه را منکرند. بدین طریق، اعضای فرقه‌هایی مانند کاتری<sup>۷</sup> و والدنسین<sup>۸</sup> و آلبجنسین<sup>۹</sup> را برخی نظریه‌پردازان کاتولیک شورشگران فتنه‌جویی می‌شمردند که با قدرت حاکم سر جنگ دارند. دین حقیقی در ثبات دولت انسان‌ها را با یکدیگر جفت و جور می‌کند؛ و لذا جدا شدن از مذهب رسمی و بدعت محتملاً باز کردن راه برای هرج و مرج است. وانگهی، اعتقاد تمامی این نویسندگان مسیحی بر این است که تحمل کردن بدعت و گمراهی هیچ خدمتی به انسان مورد بحث نمی‌کند، زیرا او را در خطایش تنها گذاشتن به معنای واگذاشتن او در حالت گناه است و این نیز یعنی اینکه او در سرای دیگر با لعن ابدی رو به رو شود. بنابراین گمان می‌رود که اعمال مجازات‌های دردناک، حتی خود مرگ، در خصوص انسان خطاکار قساوت واقعی نباشد، اگر با انجام دادن چنین کاری او از عذاب‌های بسیار بزرگ‌تر دوزخ نجات یابد.

### استدلالات‌های فلسفی برای تسامح / تحمل

فلسوفی که به دلیل پرداختن به استدلال‌های مسیحی برای منع بسیار مشهور است فیلسوف انگلیسی جان لاک بود. در قرن هفدهم اعتماد مسیحیان به سیاست قدیمی سرکوب به‌طور کلی رو به زوال گذاشت، گرچه هنوز نیز مورد عمل بود. وحدت جهان مسیحی به‌طور آشکار پایان یافته بود و اعاده آن محتمل نمی‌نمود. مذهب پروتستان در اشکال مختلفش تقریباً مانند مذهب کاتولیک به قدرتی بزرگ در جهان بدل شده بود. مفهوم

قدیمی یگانه ایمان حقیقی در برابر بدعت و گمراهی دیگر معنایش را از دست داده بود. به علاوه، اگرچه مذهب پروتستان در فرقه‌های اصلیش تسامح / تحمل را موعظه نکرد، انجیلی را موعظه کرد که به‌طور انعطاف‌ناپذیری به طلب تسامح / تحمل انجامید؛ بدین معنا که تعلیم مذهب پروتستان مبنی بر آنکه هر انسانی باید کشیش خودش باشد به مخالف مذهب رسمی نیز به اندازه مؤمن صحیح‌الاعتقاد (از نظر قدرت حاکم) حق می‌دهد که ایمان خودش را حق بدانند. اعتماد به فایده - و منصفانه بودن - منع کردن آراء نادرست (از نظر قدرت حاکم) را نویسندگانی مانند پی‌یر بیل (Pierre Bayle، ۱۷۰۶ - ۱۶۴۷) سست کردند. بل در کتابش با عنوان تفکراتی در باب بادهٔ ناب (*Pensées sur la comète*، ۱۶۸۲) مدلل ساخت که اخلاق مستقل از دین است.

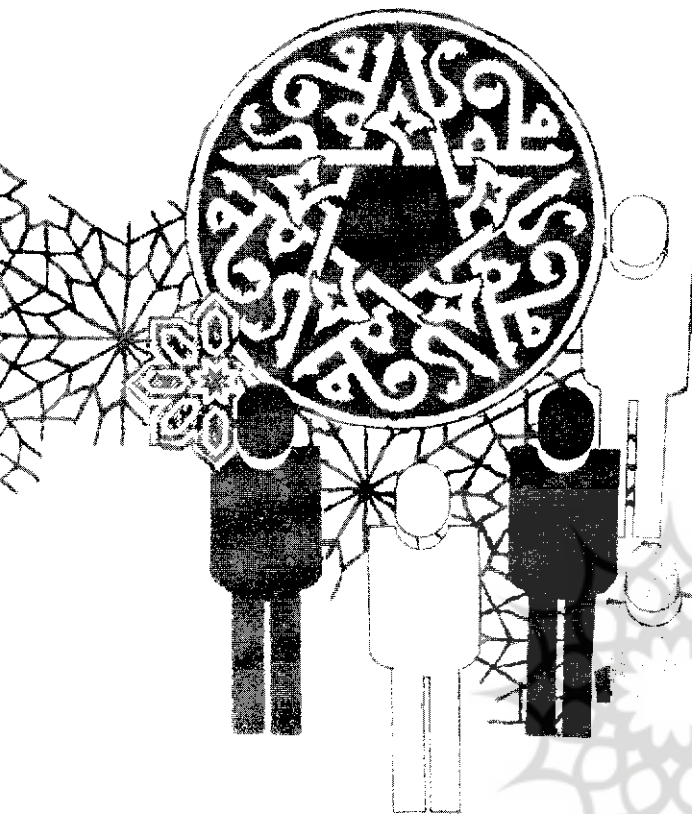
توسل لاک به تسامح / تحمل، مطرح شده در کتابش با عنوان رساله در تسامح (*Epistola de Tolerantia*)، منتشر در ۱۶۸۸، نخستین نمونه از چنین توسلی نبود، بلکه نخستین استدلال نظام‌وار در طرفداری از آن بود. نخستین نکته‌ای که لاک مطرح می‌کند این است که سرکوب سیاست کارآمد و مؤثری نیست. از زور می‌توان برای واداشتن انسان به انجام دادن حرکات عبادی به شیوهٔ خاص مسیحی استفاده کرد، اما زور نمی‌تواند انسان را وادار کند که در خلوت‌نگه ضمیرش ایمان یا اعتقادی را بپذیرد. آنچه زور می‌تواند انجام دهد واداشتن انسان به تظاهر به ایمان و صحیح‌الاعتقاد بودن است. و به گفتهٔ لاک، چنین سیاستی نه فقط بی‌فایده است بلکه از جنبهٔ اخلاقی نیز زیانبار است، چون به پرورش نفاق می‌انجامد. بدین طریق لاک این استدلال کاتولیک‌ها را رد می‌کند که زور - تا چه رسد شکنجه و مرگ - می‌تواند انسان را به فلاح و رستگاری برساند.

دوم آنکه، لاک این استدلال معهود و مألوف را رد می‌کند که تکلیف انسان نسبت به کلیسا مساوی با تکلیف انسان نسبت به دولت است و اگر مخالفت با مذهب رسمی تحمل شود جامعهٔ مدنی به هرج و مرج در می‌غلتد. لاک کلیسا را «جامعه‌ای اختیاری» وصف می‌کند که رسالتی کاملاً مستقل از وظایف دولت در جهان دارد. کلیسا به وجود آمده است تا نفوس انسان‌ها نجات داده شود و این رسالت فقط با ترغیب و با وسایل ذاتاً غیرخشن می‌تواند به انجام رسد. از سوی دیگر، دولت به وجود آمده است تا از حقوق انسان‌ها حمایت شود - زندگی‌ها و آزادی‌ها و اموال‌شان - و لذا استفاده از زور به

منزلهٔ تجویز نهایی جزء لازم و وظیفهٔ دولت است. دولت هیچ علاقه‌ای به رستگاری نفوس انسان‌ها ندارد، به همان سان که کلیسا هیچ علاقه‌ای به استفاده از زور ندارد. دولت همچنین هیچ شناختی از اینکه دین حق چیست ندارد. دینی که فرمانروای ایران به آن معتقد است اسلام است و دینی که فرمانروای اسپانیا به آن معتقد است مذهب کاتولیک است و دینی که شاه انگلستان به آن معتقد است مذهب مختار کلیسای انگلیس است. همهٔ این ادیان ممکن نیست که حق باشند. بنابراین، اینکه دینی حاکم شده است دلیل بر آن نیست که آن دین حق است. هر انسانی ایمان خاص خودش را دارد و وجدان هر شخص نیز سزاوار همین ملاحظه است.

نظریهٔ لاک در خصوص تسامح / تحمل پیوند تنگاتنگی با نظریهٔ او درخصوص آزادی داشت. از آنجا که او معتقد بود یکی از بنیادی‌ترین دلایل برای وجود دولت حفظ حق طبیعی انسان برای آزادی بود، مدلل ساخت که دولت فقط وقتی حق استفاده از زور بر ضد فرد را دارد که حمایت از حقوق دیگران آن را ضروری سازد. لاک موافق بود که برخی امور را نمی‌توان تحمل کرد: ۱. تبلیغ «آزایی مغایر با جامعهٔ انسانی یا مغایر با قوانین اخلاقی که برای حفظ جامعهٔ مدنی ضروری‌اند»؛ ۲. هر دعوی «برای داشتن امتیاز خاص که معارض با حق مدنی اجتماع» باشد؛ ۳. فعالیت «اشخاصی که آماده‌اند در هر فرصتی حکومت را به دست بگیرند و خودشان را مالک اموال و دارایی‌های رعایای هم‌نوعشان قلمداد کنند»؛ ۴. نقض بیعت و بیعت کردن با امیری بیگانه؛ ۵. انکار وجود خدا. دلیل لاک برای مضایقه داشتن تسامح / تحمل از ملحدان این دلیل نسبتاً غریب بود که آدمی که به خدا معتقد نیست نمی‌تواند سوگند معتبری بخورد و البته از نظر او سوگندها و میثاق‌ها «قبود جامعهٔ بشری» بودند. لاک از شمول تسامح / تحمل به کاتولیک‌های کلیسای رومی نیز ناراضی بود، نه به دلایل دینی بلکه به این دلیل که او معتقد بود، به دلیل معینی، کاتولیک‌های رومی رعایای وفاداری برای تاج و تخت انگلستان نبودند، چون آنها نخستین بیعت‌شان را با امیری بیگانه، پاپ، کرده بودند.

استدلال لاک برای تسامح / تحمل، که در هنگام نخستین انتشار به‌طور بارزی پیشگام به نظر آمد، مآلاً فتوای عقل سلیم محسوب شد. در حقیقت، حتی تعلیم مذهب کاتولیک دربارهٔ موضوع تسامح به سوی مروض لاک حرکت کرد. دفاعیه‌نویسان متأخر کاتولیک میان سه



گونه تسامح / تحمل تمایز قائل شدند: ۱. تسامح جزمی کلامی، ۲. تسامح مدنی عملی، ۳. تسامح سیاسی عمومی. گونه نخست، تسامح جزمی کلامی، مانند همیشه سخت با مقاومت رو به رو بود. تعلیم کلیسای کاتولیک را باید حقیقت مطلق و یقینی دانست. بدین طریق، تحمل هر عقیده‌ای مغایر با آن تحمل باطل خواهد بود و وظیفه واضح هر نفس عاقله‌ای در پشتیبانی از حقیقت و نفی باطل و وظیفه‌ای به همان اندازه نامشروط را در نفی هر تعلیم دینی یا اخلاقی مغایر با تعلیم رُم، تعلیمی که مصون از خطا دانسته می‌شود، ایجاب می‌کند. باری، کاتولیک‌ها آنچه را تسامح مدنی عملی گفته می‌شود به تدریج پذیرفتند. نخست آنکه، وظیفه انسان مسیحی به قولی تمیز دادن میان خطا و فرد خطاکار بود. خطا همواره باید مورد مخالفت قرار گیرد، اما انسانی که خطا کرده باید، به لحاظ خیرخواهی مسیحی، ممنوع محسوب شود و بنابراین به تضییق و پیگرد دچار نشود. درباره تسامح سیاسی عمومی، نظریه متأخر مذهب کاتولیک تا اندازه‌ای مبهم بود. این امر به دلیل نیاز به ادعای بالاترین تسامح ممکن برای اقلیت‌های کاتولیک در دولت‌های پروتستان بود، بی‌آنکه دولت‌های کاتولیک به همان اندازه متمهد به روا داشتن تسامح نسبت به اقلیت‌های پروتستان باشند. بدین طریق، اصل تسامح سیاسی عمومی میان اطلاقش در دولتی دنیوی و در «دولتی حقیقتاً مسیحی» به صورت متغیر پذیرفته شد.

کاستن از دامنه تسامح تحمل سیاسی هیچ خیری برای کسی نخواهد داشت زیرا چنین کاری فقط شهید می‌آفریند بی‌آنکه به نابودی جاسوسان بینجامد

میل می‌خواست تسامح را از قلمرو سیاست تا قلمرو اخلاق و آداب و رسوم و تا همه افعال مربوط به خود عنوانی که او به آنها می‌داد، گسترده ببیند

نماینده برجسته این گونه، یعنی تسامح بیشتر، در قرن نوزدهم جان استوارت میل بود. استدلال او به طرق متعدد از همان راهی می‌رفت که لاک هموار کرده بود، اما میل درباره تسامح محدودیت‌هایی اندک‌تر از لاک قائل شد. او بیشتر بر آن مصر بود که تنها توجیه برای جلوگیری آزادی هر انسانی اطمینانی مستدل بود که خطر یا تهدیدی برای آزادی فرد دیگری وجود دارد. باز، در جایی که لاک منحصرأ به حمایت از آزادی فرد در برابر مداخله دولت و کلیسا علاقه‌مند بود، میل به‌طور متزاید به محدودیت‌های راجع به آزادی انسان که از قانون نانوشته - فشار عُرْف و افکار عمومی - نشأت می‌گرفت علاقه‌مند بود. میل می‌خواست تسامح را از قلمرو سیاست تا قلمرو اخلاق و آداب و رسوم و تا همه افعال مربوط به خود، عنوانی که او به آنها می‌داد، گسترده ببیند. میل البته به عنوان فردی که در جامعه‌ای با آداب و رسوم عصر ملکه ویکتوریا می‌زیست نه فقط با اموری مانند عشق آزاد و زناکاری و نقض حرمت تعطیلات مقدس مخالف بود بلکه شدیداً

## تسامح / تحمل سیاسی

با پیدایش دولت‌های تمام‌خواه در قرن بیستم، مسئلهٔ تسامح / تحمل جنبهٔ تازه‌ای به خود گرفت. برای دولت‌های دموکراتیک و آزادی‌دوست تحمل بی‌تحملی مسئله‌ای حاد شد. دولت بریتانیا در ۱۹۳۶ استفاده از لباس‌های یک‌شکل سیاسی را به دلیل اغتشاشاتی که از ناحیهٔ جنبش فاشیستی اوزوالد موزلی [Oswald Mosely] و طرفداران پیراهن سیاه آن پدید آمد ممنوع ساخت؛ در ۱۹۶۵ نیز در دورهٔ تصدی دولت کارگری ویلسون کوششی برای منع اعمال تبعیض نژادی صورت گرفت. پس از جنگ جهانی دوم ایالات متحد آمریکا نیز با این مشکل مواجه شد که درخصوص کمونیست‌ها تا چه اندازه تسامح / تحمل می‌تواند عاری از خطر باشد، وقتی که روسی بودن یا مأمور کوبا بودن چند تن از کمونیست‌ها اثبات شد و وقتی که به نظر آمد همهٔ کمونیست‌ها به اتحاد شوروی وفادارترند تا به ایالات متحد آمریکا. وضع کمونیست‌ها در امریکای قرن بیستم شبیه به وضع کاتولیک‌ها در انگلستان قرن هفدهم تلقی شد و بسیاری از امریکایی‌ها به یاد نظر لاک افتادند که می‌گفت چنین اشخاصی حق تحمل شدن را به تاوان این عمل از دست می‌دهند. برخی دیگر از امریکایی‌ها استدلال می‌کردند که سرکوب بی‌فایده است؛ ممنوعیت سازمان‌های علنی کمونیستی چندان کمکی به محافظت دولت از فعالیت‌های سری و شوم‌تر کمونیستی نخواهد کرد. و لذا کاستن از دامنهٔ تسامح / تحمل سیاسی هیچ خیری برای کسی نخواهد داشت، زیرا چنین کاری فقط شهید می‌آفریند بی‌آنکه به نابودی جاسوسان بینجامد. بدین ترتیب، استدلال در موافقت و مخالفت با تسامح / تحمل سیاسی در قرن بیستم را نمی‌توان چندان متفاوت با بحث در خصوص تسامح / تحمل دینی گفت که متفکران نسل‌های پیش‌تر به عمل آوردند.

## کتابنامه

- Bonet - Maury, G., *Histoire de la liberté de conscience en France*. Paris, 1909.
- Creighton, M., *Persecution and Tolerance*. London, 1895.
- Devlin P. A., *The Enforcement of Morals*. Oxford, 1965.
- Hart, H. L. A., *Law, Liberty and Morality*. Oxford, 1963.
- Jordan, W. K., *The Development of Religious Toleration in England*. London, 1932 - 1940.
- Lecky, W. E., *History of the Rise of Rationalism in Europe*. London, 1877.

خواستار آن بود که هر فرد مرتکب این گناهان از حقوق اجتماعی محروم شود. میل احساس می‌کرد که مردم را قوانین نانوشته بیش از قوانین تحمیلی دولت در فشار و تنگنا قرار می‌دهند و آزادی انسانی و تنوع استعدادهای انسانی نمی‌تواند در فضای سرکوبگر شکوفا شود. میل طالب تسامح / تحمل بود چون معتقد بود که آزادی و تفرد و تنوع استعدادها دارای بالاترین ارزش اخلاقی بودند؛ اینها آن چیزی بودند که انسان را «برای تأمل شریف‌تر» می‌ساختند.

جیمز فیتز جیمز استیون، تواناترین ناقد اندیشه‌های میل، (در کتابش با عنوان آزادی، برابری، برادری، که در پاسخ به رسالهٔ دربارهٔ آزادی میل نوشت)، مدلل ساخت که بی‌تسامحی / بی‌تحملی لازمهٔ حفظ بقای جامعه بود. وجود دولت لیبرال در دورهٔ جدید دقیقاً به این دلیل ممکن بود که جامعه قادر بود خودش را از طریق قوانین نانوشته نظم و انضباط دهد. اینکه بی‌تسامحی / بی‌تحملی اجتماعی انسان‌ها را مجبور به رعایت قوانینی در رفتار می‌کند که حکمت اعصار خوب بودن آنها را نشان داده امر خوبی است. دعوی میل مبنی بر آنکه طبقه‌ای از افعال مربوط به خود وجود دارد که چون تأثیری در زندگی دیگران ندارند باید تحمل شوند، در نظر استیون، بی‌اساس بود. تقریباً هر کاری که انسان انجام دهد در کار کسی دیگر تأثیر می‌گذارد. خودکشی، افراط در باده‌گساری، عیاشی، و امثال اینها اموری نبودند که به فاعل فعل فقط صدمه بزنند. طبقهٔ افعال مربوط به خود در واقع طبقه‌ای خالی بود. و چون تقریباً هر رفتاری با دیگری مربوط بود، جامعه حق داشت به همان اندازه گسترده در آن مداخله کند. استیون مدلل ساخت که عموم انسان‌ها آن قدر هوش دارند که اگر قواعد اخلاقی وضع کردند برای تقویت شخصیت از این قواعد اطاعت کنند یا به قواعد اخلاقی خودشان عمیق بیندیشند. پس اگر قرار است اخلاق استوار بماند به نوعی تجویز بیرونی نیاز است. استیون این نظر میل را نیز رد کرد که تنوع فی نفسه امر خوبی است، او مدلل ساخت که خیر متنوع بود، اما این بدان معنا نبود که خود تنوع خوب بود؛ ملتی که نیمی از جمعیت آن مجرم باشند بسیار متنوع‌تر از ملتی خواهد بود که تمام افراد آن شریف باشند. مخالفت با مذهب رسمی به خاطر خود مخالفت از نظر استیون به منزلهٔ قلندری‌گری [Bohemianism] سبکسرانه و احساساتی محکوم است. غرابت و بی‌قاعدگی بیشتر نشانهٔ ضعف است تا قوت، و اجبار، حاشا که شر باشد، محرک بزرگی برای تلاش و کوشش است.

استیون حتی معتقد بود که بی‌تسامحی که همراه با روح پاک دینی<sup>۱۰</sup> بود یکی از عوامل اصلی قادر ساختن انگلستان به قرار گرفتن در پیشاپیش ملل دیگر در ایجاد ترقی اجتماعی و صنعتی بود.

E. W. Lane, *liberal* و *liberality* در زبان انگلیسی؛ رجوع شود به: *An Arabic - English Lexicon*, Beirut: Librarie du Liban, 1980, Part 4, pp. 1422 - 23. است. بنابراین وقتی که از تسامح و تساهل یاد می‌شود مقصود گذشت و اغماض و چشم‌پوشی، یا به عبارت دیگر، بزرگواری است. بدین ترتیب معلوم می‌شود که تسامح مانند *tolerance* و *toleration* به فضیلتی اخلاقی اشاره می‌کند، البته می‌توان گفت که تسامح در زبان عربی، با توجه به زمینه اخلاق جاهلی، آیین مرثت، بسیار پرمعناتر است. کلمه تسامح معانی دیگری نیز دارد که عبارت‌اند از: «استعمال لفظ در غیر معنی حقیقی آن بدون قصد علاقه مقبوله و بدون نصب فریبه‌ای که دلالت بر آن کند، به اعتماد بر فهم مخاطب» (چلبی در حاشیه تلویح). و در اصطلاحات سید جرجانی: «تسامح عبارت است از اینکه غرض از گفتار دانسته نشود، و برای فهم آن نیازمند باشند به تقدیر لفظی دیگر» (از کشف اصطلاحات الفنون). رجوع شود به: دهخدا، لغت نامه، حرف «ت»، ذیل «تسامح»، جزوه ۶، ص ۶۶۸.

اما مترادف‌های دیگر فعل *tolerate* در انگلیسی عبارت‌اند از: *stand, abide, endure, suffer, bear*. فعل *bear* بردبار بودن/تحمل کردن معمولاً به معنای قدرت تاب آوردن بدون پاعقب گذاشتن یا درهم شکستن است؛ فعل *suffer*/کشیدن اغلب به معنای قبول یا تن دادن است تا شجاعت یا صبوری در تحمل؛ فعل *endure*/تاب آوردن به معنای محکم یا استوار ماندن در کوره آزمایش‌ها و سختی‌هاست؛ فعل *abide*/دوام آوردن به معنای قبول چیزی بدون مقاومت یا اعتراض است؛ فعل *stand*/ایستادگی کردن به معنای توانایی فوق‌العاده در تحمل کردن بدون ناراحتی یا تزلزل است. اما فعل *tolerate*/تحمل کردن به معنای مهار کردن پیروزمندان یا مرفقیته‌آمیز تحریکی است که موجب خشم می‌شود تا اجتناب یا دوری از چیزی زیانبار و ناخوشایند یا مقاومت در برابر آن. مقایسه این فعل با کلمه *patient*/صبور و *patience*/صبر نیز خالی از فایده نیست (توجه کنید که در زبان انگلیسی از این کلمه به صورت فعل استفاده نمی‌شود و برای استفاده فعلی از معنای قریب به معنای مورد نظر این کلمه باید از کلمات بالا استفاده کرد). کلمه *patient* از *pati* در لاتینی و *pema* /παμα در یونانی به معنای کشیدن (*suffering*) گرفته شده و معنای آن تحمل درد یا آزمایش با خاطری آرام و بی‌شکوه و شکایت است.

بنابراین اگر خواسته باشیم معادل دقیق‌تری برای فعل *tolerate* و مشتقات آن بیابیم می‌توانیم از کلمه «حلم»، با توجه به تفاوت معنایی آن با «صبر»، استفاده کنیم. در قرآن از اسم و صفت «حلم»، هم برای خدا و هم برای انسان (در قرآن محدود است به: ابراهیم، اسماعیل، شعیب)، استفاده می‌شود و حال آنکه از اسم و صفت «صبور» یا «صابر» برای خدا استفاده نمی‌شود. اما به چه معنایی می‌گوییم: «خدا حلم است؟» به این سه آیه توجه کنید: «لا یواخذکم الله باللغو فی ایمانکم و لکن یواخذکم بما کسبت قلوبکم والله غفور حلیم» (خدا شما را به سبب سوگندهای لغوتان بازخواست نمی‌کند، بلکه به خاطر تبتی که در دل نهان می‌دارید بازخواست می‌کند. خدا آمرزنده و

Lecler, J., *Histoire de la tolérance au siècle de la Réforme*. Paris, 1955.

Locke, John, *Epistola de Tolerantia*. Gouda, 1688.

Luzzatti, L., *La libertà di coscienza*. Milan, 1909.

Mill, John Stuart, *On Liberty*. London, 1859.

Ruffini, F., *La libertà religiosa*. Florence, 1901.

Seaton, A.A., *The Theory of toleration Under the Later Stuarts*. Oxford, 1911.

Stephen, J. F., *Liberty, Equality, Fraternity*. London, 1861.

Voltaire, F.- M. de, *traité sur la Tolérance*. Paris, 1763.

## یادداشت‌ها:

\* ترجمه‌ای است از:

Maurice Cranston, "Toleration," in *The Encyclopedia of Philosophy*, ed. Paul Edwards, vol. 8, New York: The Macmillan Company & The Free Press, 1967, pp. 143 - 46.

۱. کلمه‌ای که به تسامح و تساهل ترجمه می‌کنیم در زبان انگلیسی، برای معنای مورد نظر ما، بیشتر به صورت‌های *tolerance* و *toleration* هر دو اسم‌اند، به کار می‌رود. فعل *tolerate* در زبان لاتینی *tolerare* و در زبان یونانی *ἵεναι / ἵεναι* در وهله نخست به معنای تاب آوردن در برابر درد یا سختی است و در وهله بعد به معنای سیاست صبورانه حکومت در جایز شمردن آن دسته اعتقادات دینی است که به طور رسمی جزو اعتقادات نظام حاکم نیستند. تسامح و تساهل معادلی هرمنوتیکی برای این اصطلاح است، یعنی ترجمه‌ای تحت‌اللفظی نیست بلکه ترجمه‌ای فرهنگی است. در سنت اسلامی از شریعت اسلام به عنوان شریعت سمحه و سهله یاد شده است، و طبق نص قرآن «(بیریدالله بکم الیسر ولایرید بکم العسر)؛ «خدا برای شما خواستار آسایش است نه سختی»، بقره، ۱۸۵؛ «بیرید الله أن یخفف عنکم و خلق الإنسان ضعیفاً»؛ «خدا می‌خواهد بار شما را سبک کند، زیرا آدمی ناتوان آفریده شده است»، نساء، ۲۸. مقایسه شود با: «ربنا و لانحمل علینا اصراکما حملته علی الذین من قبلنا ربنا و لانحملنا مالا طاقه لنا به»؛ «ای پروردگار ما، آن‌گونه که بر امت‌های پیش از ما تکلیف گران نهادی، تکلیف [کذا، تکلیف] گران بر ما منه و آنچه را که طاقت آن نداریم، بر ما تکلیف مکن»، بقره، ۲۸۶؛ برای ترجمه آیات از ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: سروش، ۱۳۷۴، استفاده کرده‌ام) اسلام شریعتی آسان‌گیرتر از سایر شرایع است (در احکامی مانند عبادات، معاملات، ازدواج، طلاق، اهل ذمه، حکم مرتد و...). تسامح و تساهل که معمولاً مترادف با یکدیگر یا به صورت عطف به کار برده می‌شوند دو ریشه متفاوت دارند: سَمَحٌ و سَهْلٌ. اولی به معنای بخشش و سخاوت و بلند نظری و سعه صدر (این کلمه و مشتقات آن، سماحة و سمیح، دقیقاً معادل است با معانی غیراصطلاحی کلمات



بردبار است.»، بقره، ۲۲۵)؛ «ان الذین تولوا منکم یوم النقی الجمعان انما استزلهم الشیطان ببعض ما کسبوا ولقد عفا الله عنهم ان الله غفور حلیم» (واز میان شما آنان که در روز مقابله آن دو گروه بگریختند، به سبب پاره‌ای از اعمالشان شیطان آنها را به خطا افکنده بود. اینک خداوند عفویشان کرد که او آمرزنده و بردبار است)، آل عمران، ۱۵۵)؛ «و ما کان استغفار ابراهیم لایبه الا عن موعده وعدھا ایاه فلما تبین له انه عدو لله تبرأ منه ان ابراهیم لاواه حلیم» (آمزشش خواستن ابراهیم برای پدرش، نبود مگر به خاطر وعده‌ای که به او داده بود. و چون برای او آشکار شد که پدرش دشمن خداست، از او بی‌بزاری جست. زیرا ابراهیم بسیار خدای ترس و بردبار بود؛ توبه، ۱۴۴. برای ترجمه آیات از ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: سروش، ۱۳۷۴، استفاده کرده‌ام). به طوری که می‌بینیم، معنای «جلم» این است که خداوند، یا انسان بزرگوار، از هر چیزی که مخالف با ذات و خواست اوست بر سر خشم و اعمال قدرت بر نمی‌آید و در عین توانایی آن را تحمل می‌کند و می‌بخشد. بنابراین، «جلم» تحمل امور ناگوار است در عین قدرت و قوت (و لذا صفت قدرتمندان است) و حال آنکه «صبر» تحمل امور ناگوار است، بی آنکه آدمی در زمان حال قادر به دگرگون کردن آن امور باشد. از همین جاست که ترجمه «جلم» به «بردباری» رسا/ نیست، مگر به بار عاطفی کلمه جهت دیگری داده شود. (آرتور جان آری، *The Koran Interpreted*، لندن: انتشارات دانشگاه آکسفورد، ۱۹۶۴، «حلم» را به *all - clement* ترجمه می‌کند. اسم *clemency* به معنای ملایمت و بخشش و صفت *clement* به معنای ملایم و خوشخوست. لین، در *An Arabic - English Lexicon*، بخش ۲، ص 633، *جلم* را به *clemency* و *forbearance* مدارا ترجمه می‌کند). برای «حلم» در قرآن، رجوع شود به: بقره، ۲۲۵، ۲۳۵، ۲۶۳؛ آل عمران، ۱۵۵؛ ساء، ۱۲؛ مائده، ۹۱؛ توبه، ۱۱۴؛ هود، ۷۵، ۸۷؛ حج، ۵۹؛ صافات، ۱۰۱؛ تغابن، ۱۷؛ اسراء، ۴۴؛ احزاب، ۵۱؛ فاطر، ۴۱. همچنین رجوع شود به: دهخدا، لغت نامه، حرف «ح»، جزوه ۸، ذیل «جلم»، ص ۷۸۰، برای این دو استشهاد در خصوص تعریف «جلم»: «جلم آن است که روان آدمی پیوسته آرام باشد. در موقع خشم به آسانی تحریک نشود و هنگام مشاهده و رسیدن ناملائی مضطرب نگردد. چنان که در اطول گفته و برخی گفته‌اند: «جلم کیفیت است نفسانی و اقتضا آن کند که روان آدمی مطمئن و آرام باشد. الخ و این سخن مسینی بر تسامح است» (کشف اصطلاحات الفنون)؛ «دو کس دشمن ملک و دین‌اند: یکی پادشاه بی جلم، دوم زاهد بی علم» (گلستان سعدی).

در این مقاله برای اینکه تحلیل نویسنده با توجه به معنای تحت اللفظی این کلمه، برای خواننده انگلیسی زبان، نوشته شده در اغلب موارد تسامح / تحمل را معادل یکدیگر می‌نویسیم. و شاید بهتر باشد که به پیروی از گفتار متداول (هنگامی که از تحمل کسی یا اندیشه‌ای سخن می‌گوییم) رفته رفته همین کلمه تحمل را معادل *tolerance* و *toleration* قرار دهیم، چون معنای ضمنی این کلمه به لحاظ بحث‌های فلسفی دلالتی دارند که در «تسامح» یا «جلم» یافت نمی‌شود. - م.

۲. *Mormons*. نام شش فرقه دینی که تعالیم شان را از جوزف اسمیت

گرفته‌اند. جوزف اسمیت در ۱۸۳۰ رسالت خودش برای تأسیس کلیسای جدیدی را از فایت، در نیویورک، آغاز کرد. او در ۱۸۴۴ کشته شد. - م.

۳. *Anabaptists* (باز تعمیدیان)، گروهی از پروتستان‌ها که منکر صحت غسل تعمید در کودکی بودند و رهبرشان توماس موتسر بود. اعضای این جنبش معتقد بودند که اصلاح اجتماعی و دینی باید با هم انجام شود. - م.

۴. *Zwingli* (۱۵۳۱ - ۱۵۸۴). پیشوای مذهبی سوئسی. او نگرشی انسان‌گرایانه داشت و هم با اراسموس و هم با پیکو دلا میراندولا در مکاتبه بود. حملات او به کلیسای رم سرآغاز نهضت پروتستان در زوریخ به شمار می‌رود. او به حکومت دموکراتیک اعتقاد داشت اما به جدایی کلیسا و دولت اعتقادی نداشت. - م.

۵. *Castello* (۱۵۶۳ - ۱۵۱۵)، متکلم و انسان‌گرای فرانسوی. - م.

۶. *Socinus* (لالیوس، ۱۵۶۲ - ۱۵۲۵؛ فاوستوس، ۱۶۰۴ - ۱۵۳۹). دو تن از مصلحان دینی (پروتستان) ایتالیایی. یکی عمو بود و دیگری برادرزاده. در اینجا فاوستوس مقصود است که تعالیم عمویش را در لهستان اشاعه داد. - م.

۷. *Cathari* (پاکان)، فرقه‌ای مسیحی معتقد به ثنوت و زهد که در اواخر قرون وسطی پا گرفت و تعلیم آن این بود که ماده شر است. - م.

۸. *Waldenses* (از نام *Peter Waldo*). فرقه‌ای مسیحی که در قرن دوازدهم در جنوب فرانسه پا گرفت. - م.

۹. *Albigenses* (ساکنان *Albi*، در فرانسه). فرقه‌ای پاکی طلب که در وهله نخست در قرن‌های دوازدهم و سیزدهم در جنوب فرانسه پا گرفت. - م.

۱۰. *Puritan* (پاک دین). اشاره است به گروهی از پروتستان‌های قرن شانزدهم و هفدهم در انگلستان و نیوانگلند که با آیین‌های عبادی غیرمنصوص و اسفغان کلیسای انگلستان مخالف بودند. تقد سنت و سخت به قوانین اخلاقی صفت بارز اینان بود. - م.

